

تَقَرُّبٌ إِلَى اللَّهِ

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



تَقَرُّبٌ إِلَى اللَّهِ

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

تردیدی نیست که خداوند عاشق بندگانش است و مصدر آفرینش هم حبّ او بوده و لذا مایل است که بندگانش با تلاش و کوشش خود به سوی او بیایند و به ساحت او تقرب جویند. اگرچه او می‌تواند جمیع را به خود مقرب سازد و از تلاش و بذل مجهودات معاف دارد، اما میل او چنان است که بندگان مشتاق که دل را از هر آنچه که جز او است تهی می‌سازند، به او تقرب جویند تا کسانی که واقعاً مایلند از همه چیز چشم پوشند و فقط او را داشته باشند، از کسانی که امیال دنیوی را مرجح می‌دانند متمایز شوند. جمال قدم در لوح حج بغداد می‌فرمایند، "ثُمَّ اعْلَمَ بِأَنَّ رَبَّكَ لَيَقْدِرُ أَنْ يُبَدِّلَ كُلَّ مَنْ فِي الْمَلِكِ بِحَرْفٍ مِنْ عِنْدِهِ وَإِنَّهُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ. وَلَكِنْ تَأَخَّرَ فِي ذَلِكَ بِمَا قَضَى فِي الْأَلْوَابِ وَ لِيَمْتَأَزَ الطَّيِّبُ عَنِ الْخَبِيثِ وَالسَّعِيدُ عَنِ الشَّقِيِّ وَيُفْضِلَ بِهِ الْمُوَحِّدُونَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ." (آثار قلم اعلیٰ، ج 4، ص 196 / مضمون: پس بدان که پروردگارت می‌تواند جمیع کسانی را که در روی زمین هستند به حرفی از سوی خویش متحوّل سازد و او بر این کار توانا است. اما در این کار تأخیر روا داشته به علت آنچه که در الواح آمده و برای آن که پاک از ناپاک، خوشبخت از بدبخت متمایز شود و یگانه‌پرستان از مشرکان تفصیل داده شوند.)



ORIGINAL

بنابراین، خداوند مایل است که بنی نوع بشر به سعی و کوشش خود به سوی او تقرّب جوید و در این میان ملائکه نازعات را برای منتزع و جدا کردن نفوس انسانی مأمور می‌سازد. این است که جمال قدم می‌فرماید، "در ایّام الله کلّ ما سِواه در صُقع واحد قائم و نسائم رحمن از رضوان فضل و احسان بر اهل اکوان علی حدّ سواء مرور می‌فرماید. هر نفسی که از این نسیم خوش روحانی عرف قیص رحمانی یافت، به حیات ابدی فائز و مادون بما آکْتَسَبَتْ اَیْدِهِمْ به نار راجع؛ و امتحانات و افتتانات ملائکة میمیزات حقّند که به تفریق و تجمیع مشغولند. این است معنی ما نُزِلَ مِنْ قَبْلِ «و النّازعات غرقاً» مقصود همان ملائکه میمیزاتند که به نزع و انتزاع اثواب و ارواح مأمورند تا تمیز و تفصیل دهند." (مائدة آسمانی، ج 8، ص 25)

بنابراین، باید در آثار مبارک که جستجو کرد و طریقی را که برای تقرّب به خداوند بیان شده است یافت و در آن مسیر گام برداشت. در کلمات مکنونه چنین بیان فرموده‌اند، "از تو تا رفر امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق قدمی فاصله. قدم اول بردار و قدم دیگر بر عالمِ قَدَمِ گذار و در سِرادقِ خلد وارد شو." در کلام دیگر مقصود از قدم را بیان می‌فرماید، "مقصود از قدم در این مقامات توجه است." (مائدة آسمانی، ج 8، ص 22)

کسی که توجه تام به حقّ داشته باشد و رضای خود را در رضای او بجوید و اراده خود را در اراده او فانی سازد، به دیدار خداوند نائل می‌شود. این معنی در کلام حضرت بهاء الله متجلّی است: "یا ناظرُ أَنْظُرْ ترانی. إِنَّ الَّذِي أَقْبَلَ إِلَيَّ إِنَّهُ مِّن رَّائِي. إِنَّ رَبَّكَ عَلَيَّ مَا أَقُولُ شهید." (لثالی الحکمة، ج 3، ص 191 / مضمون: ای نظر کننده، نظر کن مرا می‌بینی. کسی که به من اقبال کند، او از کسانی است که مرا دیده است. پروردگارت بر آنچه می‌گویم گواه است.)

کسانی که به رفر امتناع قرب می‌رسند در اعلی مدارج قرار دارند و ابداً موت بر آنها چیرگی ندارد. آنها دارای حیات ابدیه هستند. جمال قدم می‌فرماید، "مؤمن در رفر امتناع قرب و سدره ارتفاع قدس حی است به حیات ابدیه باقیه و موت او را اخذ نمی‌کند. بر امورات خود ناظر است و مطلع است بر اهل خود." (آیات بینات، ص 10)

فی الحقیقه خداوند به ما نزدیک است. این ما هستیم که خود را دور می‌یابیم و باید بکوشیم که نزدیک شویم. جمال قدم تصریح می‌فرماید، "ای بنده گان تالله الحق آن بحر اعظم لجی و مواج بسی نزدیک و قریب است. بلکه اقرب از جبل ورید. به آنی به آن فیض صمدانی و فضل سبحانی و جود رحمانی و کرم عزّ ابهائی واصل شوید و فائز گردید." (مجموعه الواح چاپ مصر، ص 325)

در واقع در عهدی که با خداوند بسته‌ایم متعهد شده‌ایم که رضای خود را بر رضای او ترجیح ندهیم و اراده خود را برتر نشماریم و آنچه را که امر فرموده است اطاعت کنیم. زیرا او را به پروردگاری پذیرفته‌ایم و در جواب "أَلَسْتُ رَبُّكُمْ" جواب بی داده‌ایم. در این حالت است که باید به فطرت اصلیه خود راجع شویم تا لایق شنیدن کلام او بشویم. جمال قدم در مواردی اظهار فرموده‌اند که نفوس انسانی از فطرت اصلیه خود دور افتاده‌اند و بدین لحاظ لایق شنیدن کلام الهی نیستند. در کلامی از جمال مبارک مذکور، "قسم به آفتاب فلک باقی که اگر امر به دست این عبد بود یک آیه مابین این قوم تلاوت نمی‌شد. چه که ناس بالمره از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده‌اند." (مائدة آسمانی، ج 7، ص 82)

این که فطرت اصلیه چیست، بازگشت به لطافت و پاکی بدایت تولد است که هنوز به آلودگی‌های این دنیا دچار نشده‌ایم و نفس بر ما چیره نگشته است و هواجس نفسانی ما را به خود گرفتار نکرده است. این است که حضرت مسیح می‌فرماید، "هرآینه به شما می‌گویم تا بازگشت نکنید و مثل طفل کوچک نشوید هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد. پس هر که مثل این بچه کوچک خود را فروتن سازد همان در ملکوت آسمان بزرگ‌تر است و کسی که چنین طفلی را به اسم من قبول کند، مرا پذیرفته است." (انجیل متی، باب 18، آیه 3-5) و این معنی در بیان حضرت عبدالبهاء متجلی است که در مجلس اطفال فرمودند، "به‌به، چه اطفال مبارکی هستند. خیلی نورانیند. در وجوهشان انوار محبت‌الله باهر است. در حقیقتشان دعا می‌کنم. به قول حضرت مسیح اینها اطفال ملکوتند. قلوبشان مثل آینه در نهایت لطافت است. هرگاه قلوب بزرگان مثل اینها بشود خوب است. چه قدر نورانیند. جمیع اطفال قلوبشان نورانی و پاک است. هیچ غل و غشی ندارند." (خطابات مبارکه، ج 2، ص 26) در کلام دیگر به جمعی از اطفال می‌فرمایند، "فی الحقیقه قلوب اطفال بسیار پاک است. این است که حضرت مسیح می‌فرماید کونوا کالأطفال." (بدایع الآثار، ج 1، ص 389)

در واقع ما، به بیان حضرت بهاء‌الله (مجموعه الواح طبع مصر، ص 26-325) مانند پرنده‌ای بودیم در اوج افلاک در حال پرواز. به گمان دانه میل به زمین یافتیم و چون فرود آمدیم پر و بال به گل و لای آلودیم و از مقرّ قرب دور افتادیم. حال ما لیم دیگر بار به مقام و مکان خود باز گردیم، ولی با پر و بال آلوده که امکان پرواز نیست. پس باید راهی یافت تا پر و بال را طاهر کرد و مجدداً آهنگ مقام خود نمود. این است که حضرت بهاء‌الله راهی را پیش پای ما می‌گذارند. می‌فرمایند، "یا قوم، طهروا نفوسکم من هذا الماء الذی جرئ عن جهة العرش و لا توقفوا فی ذلک لعلّ تقدرون أن تصعدنّ إلى سماء قدس و تنظرنّ جمال الله العزیز المنیر. کذلک جرئ کوثر العرفان من قلم ربک الرحمن." (مجموعه آثار قلم اعلیٰ،

شماره 83، ص 103 / مضمون: ای مردمان، خویش را از این آبی که از جهت عرش جاری است تمیز و طاهر کنید و در این کار ادنی درنگی ننمایید تا که شاید بتوانید به آسمان قدس صعود نمائید و به جمال الهی ناظر شوید. اینچنین کوثر عرفان از قلم پروردگار رحمن جریان یافت.

حال، این سؤال دیگر بار مطرح می‌شود که اگر خداوند عاشق بندگان است چرا جمیع قلوب را متحول نمی‌سازد که کل بشر امت واحده شوند و بین آنها هیچ جنگ و جدالی نباشد. جمال قدم می‌فرماید: "آن سماء حقیقت قادر و مقتدر است که جمیع ناس را از شمال بعد و هوی به یمین قرب و لقاء رساند لو شاء الله لیکون الناس امة واحدة. ولكن مقصود صعود انفس طیبه و جواهر مجردة است که به فطرت اصلیه خود به شاطیء بحر اعظم وارد شوند تا طالبان جمال ذوالجلال از عاکفان امکانة ضلال و اضلال از یکدیگر مفصول و ممتاز شوند. کذلک قَدَرَ الامرُ من قلم عَزَّ منیر." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 369)

در بحث از فانی کردن اراده خود در اراده الهی همان بس که در حدیث قدسی آمده است، "من لم یرض بقضائی فلیطلب رباً سوائی." و در حدیثی مشابه فرموده است، "قال الله تعالی من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی بلائی فلیتمس رباً سوائی." [هر دو حدیث در مثنوی مولوی ذکر شده است.] گویا حضرت علی بن ابیطالب فقراتی از تورات را به عربی به این صورت ترجمه فرموده‌اند: "و من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی بلائی و لم یشکر علی نعمائی و لم یقنع بعطائی فلیطلب رباً سوائی ولیخرج من تحت سمائی." معنای ظاهری این عبارات آن است که اگر کسی به قضای من راضی نیست و بر بالای من صبر نکند و بر نعمت‌های من شاکر نباشد و به عطای من قناعت نکند، پس پروردگار دیگری از برای خویش جوید و از زیر آسمان من خارج شود. اما حضرت عبدالبهاء تبیینی زیبا برای آن دارند که عیناً نقل می‌شود:

"ای طالب رضای الهی در حدیث است «من لم یرض بقضائی فلیطلب رباً سوائی.» رضای به قضا عبارت از این است که در راه خدا هر بلائی را به جان و دل بجوئی و هر مصیبتی را به کمال سرور تحمل نمائی. سمّ نقیع را چون شهد لطیف بچشی و زهر هلاهل را چون عسل مصفی بطلی. زیرا این بلا اگرچه تلخ است، ولی ثمر شیرین دارد و حلاوت بی‌منتهی بخشد. این است معنی لم یرض بقضائی فلیطلب رباً سوائی. و البهء علیک." (مائده آسمانی، ج 5، ص 262)

روش‌های تقرب یا کسب قربیت الهی

خطابه‌ای از حضرت عبدالبهاء در دست است که در آن روش‌های تقرب را یک به یک ذکر فرموده‌اند. با توجه به این خطابه مبارک، که فهرستی از طرق در آن بیان شده، به بررسی موارد گوناگون آن پردازیم. در این خطابه حضرت عبدالبهاء به این عنوان که قبل از بیانات ایشان در این کلیسا، سرودی در وصف قرینت الهیه خوانده شده به ذکر شرایط مختلف آن می‌پردازند.

آیا کسب قرینت الهیه آسان است

اصطلاحی است رایج که "سهل و ممتنع" را با هم به کار می‌برند. در واقع کاری که ظاهراً سهل است، اما شرایطی دارد که حصول آن را دشوار می‌سازد. در واقع قرینت نیز در همان ردیف است. زیرا مشروط به شرایطی است که آن را دشوار می‌سازد، اما اجرای هر یک از این شرایط با غلبه بر نفس میسر می‌گردد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

"اعظم موهبت در عالم انسانی قرینت الهیه است. هر عزّتی، هر شرفی، هر فضیلتی، هر موهبتی که از برای انسان میسر می‌گردد به قرینت الهی میسر می‌گردد. جمیع انبیا و رسل قرینت الهی را می‌خواستند چه شبها که گریه و زاری کردند چه روزها که تضرّع و ابتهال نمودند و قرینت الهیه را طلبیدند. ولی قرینت الهیه حصولش آسان نیست. در یومی که حضرت مسیح ظاهر شد جمیع بشر طالب قرینت الهیه بودند و به این مقام هیچ کس فائز نشد مگر حواریون. آن نفوس مبارک که به قرینت الهیه فائز شدند." (خطابات مبارک، ج 1، ص 91-92)

بنابراین، باید به جبل‌هدایات الهی تمسک جست و راهی را رفت که طلعات مقدسه بیان می‌فرمایند. زیرا صریح بیان حضرت عبدالبهاء است که، "زیرا قرینت الهیه مشروط... است و در ادامه تصریح دارند، "قرینت الهی به آسانی حاصل نگردد." (خطابات مبارک، ج 1، ص 91)

محبت الله

نخستین شرطی که بیان فرموده‌اند محبت الله است. خداوند عالم را به محبت خلق فرموده؛ در واقع به بیان جمال مبارک، "كُنْتُ فِي قَدَمِ ذَاتِي وَ اَزَلَيْتُ كَيْنُونَتِي. عَرَفْتُ حَيِّي فَيَك، خَلَقْتُكَ." (کلمات مکنونه عربی، فقره 3) و جالب است که بلافاصله بعد از آن به دو نکته اشاره دارند. اول آن که دوستم بدار تا در پرتو این محبت ذکرت جاودانه شود و حیات ابدیت یابد: "فأحِبِّني كَي أذُكُرَكَ وَ فِي رُوحِ الحَيَاةِ أُثْبِتَكَ." دوم آن که اگر محبتی وجود نداشته باشد، مانعی ایجاد می‌شود که پرتو محبت الهی به فرد نمی‌رسد و لذا از جاودانگی محروم می‌گردد: "أحِبِّني لِأحِبِّكَ. إِنْ لَمْ تُحِبِّني لَنْ أُحِبِّكَ أَبَدًا."

محرومیت ابدی از حبّ الهی، به معنای نرسیدن به قربیت الهیه است. و این محبت فقط با چشم‌پوشی از نفس و از رضای خویشتن حاصل می‌شود (کلمات مکنونه عربی، فقره 7)

محبت الهیه در موارد عدیده وجود دارد. لوحی است معروف از حضرت عبدالبهاء که درباره معنای محبت به این موارد اشاره دارند: سرّ بعث الهی؛ تجلّی رحمانی؛ فیض روحانی؛ نور ملکوتی، نفثات روح‌القدس در روح انسانی؛ سبب ظهور حق در عالم امکان؛ روابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء به ایجاد الهی؛ وسیله سعادت کبری در دو عالم روحانی و جسمانی؛ نور هدایت در غیب ظلمانی؛ رابطه بین حق و خلق در عالم وجدان؛ سبب ترقّی هر انسان نورانی؛ ناموس اعظم در این عالم وجود؛ قوه کلّیه جاذبه بین سیارات و ستارگان؛ سبب اکتشافات اسرار مودعه در عالم وجود؛ روح حیات برای جسم عالم غیر متناهی؛ سبب تمدن عالم در این حیات فانی. (امر و خلق، ج 3، ص 208)

معرفت الهی

دومین شرط را معرفت‌الله قرار داده‌اند. عرفان الهی اولین امر واجبی است که در کتاب اقدس بدان اشاره فرموده‌اند که بعد از آن عمل واقع می‌شود. در واقع جمیع امور بعد از عرفان الهی است. مثلاً درباره استقامت و شهادت می‌فرمایند، "سبحانه سبحانه از او می‌طلبیم عباد خود را مؤید فرماید بر دو امر بزرگ بعد از عرفان ذات مقدّس و استقامت بر آن: عبارتی که از خشیه‌الله نازل شود و قطرات دمی که در سبیلش بر خاک ریزد. این دو امر لازماً لدی‌العرش مقبول بوده و هست و چون ثانی نمی‌شد، ثالثی بر مقامش نشست و آن انفاق عمر است در سبیل شناسائی او؛ بشناسد و بشناساند." (پیک راستان، ص 138 / مائده آسمانی، ج 4، ص 123)

جمال قدم در لوحی خطاب به درویش غلامحسین می‌فرمایند، "اول امر عرفان حقّ جلّ جلاله بود و آخر آن استقامت بر امرش." (حدیقه عرفان، ص 15)

حضرت عبدالبهاء درباره شرط معرفت الهیه می‌فرمایند، "نفوس چون مقدّس در جمیع شئون گردد و طیب و طاهر شود، ابواب معرفت الهیه بر رخ گشوده گردد." (من مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص 294) و البته معرفت الهیه حاصل نشود مگر با معرفت مظهر ظهورش در هر دوره. چه که ابواب وصول به ذات حق مسدود است و لهذا ارتباط فقط با مظهر ظهور میسر و عرفان او ممکن‌الحصول است نه معرفت ذات حق. به بیان جمال مبارک، "معرفت مبداء و وصول به او حاصل نمی‌شود مگر به معرفت و وصول این کینونات مُشرّقه از شمس حقیقت." (ایقان، بند 161 / طبع آلمان، ص 94) و در لوحی از

قلمِ قَدَمِ نازل، "چون مابین خلق و حق و حادث و قدیم و واجب و ممکن به هیچ وجه رابطه و مناسبت و موافقت و مشابهت نبوده و نیست، لهذا در هر عهد و عصر کینونت سازجی را در عالم مُلک و ملکوت ظاهر فرماید و این لطیفهٔ ربّانی و دقیقهٔ صمدانی را از دو عنصر خلق فرماید: عنصر ترابی ظاهری و عنصر غیبی الهی..." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 340)

انقطاع از ماسوی الله

انقطاع یا وارستگی، به معنای عدم تعلق است به آنچه غیر از خدا است. یعنی هر آنچه که در عالم وجود موجود، اگر او را از خداوند باز دارد، باید از آن چشم پوشید. اگر کلّ دنیا را مالک شود و مانند ایوب از وصول به حق ممنوع نشود و از حبّ او باز داشته نشود، در استفاده از آن بآسی نبوده و نیست. حضرت عبدالبهاء در جواب شخصی که از تضادّ ظاهری لزوم اشتغال به کسب و کار از طرفی و لزوم انقطاع از طرف دیگر فرمودند: "با وجود مشغولیت اگر قلب تقید به این امور نداشته باشد و از حوادث متألّم نگردد، نه با ثروت عالم از خدمت نوع انسان ممنوع گردد و نه از فقر محزون شود، این کمال انسان است. و الا در حالت فقر اظهار کرم و با حال ضعف عفو نمودن قوی است آسان نه دلیل بر تربیت و تذکّر وجود انسان." (بدایع الآثار، ج 1، ص 121)

در کلام حضرت بهاء الله انقطاع عبارت از "انقطاع نفس از ماسوی الله است. یعنی ارتقا به مقامی جوید که هیچ شیء از اشیاء از آنچه در مابین سماوات و ارض مشهود است او را از حق منع ننماید. یعنی حبّ شیء و اشتغال به آن او را از حبّ الهی و اشتغال به ذکر او محجوب ننماید... سالک سُبُل حق به مقامی فائز گردد که جز انقطاع مقامی و مقرّی ملاحظه ننماید... مقصود از انقطاع اسراف و اتلاف اموال نبوده و نخواهد بود. بلکه توجه الی الله و توسّل به او بوده و این رتبه به هر قسم حاصل شود و از هر شیء ظاهر و مشهود گردد اوست انقطاع و مبدأ و منتهای آن." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 349)

در واقع در یک عبارت انقطاع عبارت است از "التّوجه الی شطرالله و الورد علیه و النّظر الیه و الشّهادة بین یدیه." (همان، ص 34)

جانفشانی

در این امر مبارک نفوس مؤمنین به جانفشانی معروف و آثار آن مشهود است. در الواح الهیه به آن شهادت داده اند و مکرراً ذکر کرده و آن را "رجعت حدیث ذبح" نامیده اند (لوح برهان، مجموعه الواح، ص 64) چه که در تاریخ نوع بشر ذبح اسمعیل یا اسحق شهرت دارد و البته او فدیّه قبول کرد و از میدان

فدا زنده برگشت. ولی در این یوم مقدّس شهدا بسیار بودند و از میدان شهادت زنده باز نگشتند. جمال قدم می‌فرمایند، "از قبل یک ذبیح مذکور و کتب عالم به وصفش شاهد و گواه و حال هزاران ذبیح از نار محبت الهی و نور رحمت رحمانی و عشق حضرت سبحانی قصد مقرّ اقصی نمودند و به شهادت کبری فائز. یک نفس از آن نفوس مقدّسه زنده برنگشت." (آیات الهی، ج 2، ص 154)

در لوح دیگر به ذکر شهدا می‌پردازند و هر یک را ذبیحی در سبیل الهی می‌دانند: "فی کلّ سنة من هذا الظهور بعثنا اسمعیلاً و أرسلناه الی مشهد الفدا و ما فدیناه بذبح کذلک قضی الأمر من لدن ربّک العزیز المختار. منهم اسمعیل الذی سرعاً الی مقرّ الفداء فی العراق بعد الذی أنجذب بکلمة من عندنا و فدی نفسه منقطعاً عن الأكوان و منهم اشرف الذی کان ذاکراً بین العباد بذکر ربّه مالک یوم التناد... و منهم البصیر... و منهم من فدی نفسه فی الطاء و منهم من قطع حنجره إذ رأى نفسی مظلوماً بین یدی الفجار و منهم من أخذہ حبّ الله علی شأن نبد نفسه فی البحر. قل أن اعتبروا یا أولى الأبصار. لم أدر أی ذبیح أذکر لک یا ایها المذکور بلسان ربّک... و منهم نحر الشهداء... ای سائل لسان قدم می‌فرماید بقول ناس «سر بریده فراوان بود به خانه ما.» محبوب تر آن که در این ذبایح فکر کنی و در جذب و شوق و وله و اشتیاق این نفوس مذکوره و مقامات ایشان سیر نمایی. و ایشان نفوسی هستند که به میل و اراده خود در سبیل محبوب آفاق جان ایثار نمودند." (مجموعه الواح، ص 2-331)

لذا، مشاهده می‌شود ایثار و جانفشانی از بدایت ظهور حضرت ربّ اعلی آغاز شده و در دوران بعد از ظهور جمال مبارک ادامه یافته و به نصّ صریح الهی، "در اکثری از بلاد ایران در این سنین اخیره این حزب کشته شدند و نکشتند." (لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص 58)

فدای نفس و جان و مال و جمیع شئون

علاوه بر ایثار و جانفشانی، فدای نفس و فدای مال هم به عنوان شرایط قرینت مطرح شده است. شاید بتوان این موارد را در زمره جانفشانی و انقطاع محسوب داشت. لهذا به ذکر این نکته اکتفا می‌شود که آنچه از مال در دست ما است، در واقع متعلق به ما نیست. بدین لحاظ حضرت بهاء الله در بیانی در کلمات مبارکه مکنونه می‌فرمایند، "أنفق مالی علی فقرائی" (فقره 57). این صراحت کلام الهی است که مال متعلق به او است نه ما. لهذا انفاق در اینجا بسیار مقبول دانسته شده است و وعده انفاق از گنج‌های فناپذیر در عوالم الهی به منفق داده شده است. اما در ادامه این فقره از کلمات مکنونه، انفاق روح را جمیل تر بیان کرده‌اند.

در اینجا اشارتی به بیان مبارک در سوره الملوک می‌شود که در عظمت مقام "فناء العبد عن نفسه و بقائه بالله" می‌فرمایند که "لو ألقى عليكم من أسرار التي أودعها الله في هذا المقام لتفدون أنفسكم في سبيل الله و تنقطعون عن أموالكم و كل ما عندكم لتصلوا إلى هذا المقام الأعزّ الكريم." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 30 / مضمون: اگر اسراری را که خداوند در این مقام به ودیعه سپرده بر شما القا کنم، هرآینه خود را در راه خدا فدا خواهید کرد و از اموالتان و هر آنچه که دارید وارسته خواهید شد تا به این مقام بلند برسید.) ولی در ادامه می‌فرمایند بر قلوبتان پرده‌ای و بر دیدگان شما حجابی خداوند کشیده است تا مبادا به اسرار الهی پی ببرید و در زمره آگاهان در آید. این فی نفسه نشان دهنده آن است که نه به خاطر وصول به مقامات عالیه، بلکه صرفاً برای حبّ الهی باید به بذل جان و مال قیام کرد.

تعمید روح و نار و ماء

در اینجا حضرت عبدالبهاء به بیان حضرت مسیح اشارتی دارند که "هر نفسی باید تعمید به به آب و روح یابد و در جای دیگر می‌فرماید باید به آتش و روح تعمید یافت. و حال باید دانست که مقصود از آب حیات است و مقصود از روح روح القدس است و مقصود از آتش نار محبت الله. مقصود این است که انسان باید به ماء حیات و روح القدس و نار محبت الله تعمید یابد تا به حصول این مقامات ثلاثه قریبت الهیه حاصل گردد."

حضرت عبدالبهاء در توضیح تعمید می‌فرمایند، "اصل تعمید غسل توبه است. حضرت یوحنا [تعمید دهنده] نفوس را وصایا و نصایح می‌فرمود و توبه می‌داد و بعد تعمید می‌فرمود. پس واضح است که این تغسیل رمزی است که توبه از جمیع گناه نماید. یعنی ای خدا همچنین که جسم من از اوساخ جسمانی پاک و مقدّس گشت، به همچنین روح مرا از اوساخ عالم طبیعت، آنچه لایق درگاه احدیت نیست، پاک و مقدّس نما؛ و توبه رجوع از عصیان به اطاعت است. انسان بعد از دوری و محرومی توبه نماید و غسل کند. پس این غسل رمز است که ای خدا قلب مرا طیب و طاهر کن و از دون محبت خویش پاک و مقدّس نما." (مفاوضات عبدالبهاء، فصل «یط»، ص 67)

در ادامه کلام مبارک مقصود از تعمید به روح و آتش و آب را بیان می‌فرمایند، "از این آتش معلوم گردد که آتش عنصری و آب عنصری نیست. زیرا تعمید به آتش محال است. پس روح فیض الهی است و ماء علم و حیات و نار محبة الله. یعنی آب عنصری سبب پاکی قلب انسان نشود، بلکه آب عنصری جسم انسان را پاک نماید. ولی آب آسمانی و روح که علم و حیات است قلب انسان را طیب و

طاهر کند. یعنی آن قلب که از فیض روح القدس نصیب برد و مقدس گردد طیب و پاک شود. مقصد این است که حقیقت انسان از اوساخ عالم طبیعت پاک و مقدس گردد. اوساخ عالم طبیعت صفات قبیحه است؛ غضب است، شهوت است؛ حب دنیا است؛ تکبر است؛ کذب است؛ نفاق است؛ تزویر است؛ خودپرستی است و امثال ذلک." (همان، ص 68)

صفای قلب

قلب انسان محل تجلی رحمان است و باید از هر آنچه جز حب الهی است پاک و مصفا گردد تا امکان تجلی حاصل شود. توضیح حضرت عبدالبهاء در همین خطابه مورد بحث کفایت نماید:

"این معلوم است که قریب الهیه زمانی و مکانی نیست قریب الهیه به صفای قلب است؛ قریب الهیه به بشارت روح است. ملاحظه نمائید که آئینه چون صاف و از زنگ آرایش آزاد است به آفتاب نزدیک است و لو صد هزار میلیون مسافت در میان است؛ به مجرد صفا و لطافت آفتاب در آن مرآت بتابد. همین طور قلوب چون صاف و لطیف شود به خدا نزدیک گردد و شمس حقیقت در او بتابد و نار محبت الله در او شعله زند و ابواب فتوحات معنوی بر او گشوده گردد انسان به رموز و اسرار الهی پی برد اکتشافات روحانی نماید و عالم ملکوت مشهود شود. جمیع انبیا به این وسائط قریب الهیه را حاصل نمودند پس ماها نیز باید متابعت آن نفوس مقدسه بکنیم از هوی و هوس خویش بگذریم از آلودگی عالم بشری خلاص شویم تا قلوب مانند آئینه گردد و انوار هدایت کبری از او بتابد. حضرت بهاء الله در کلمات مکنونه میفرماید که خداوند به واسطه انبیا و اولیاء فرموده قلب تو منزلگاه من است آن را پاک و منزّه کن تا در او داخل شوم و روح تو منظر من است آن را پاک و مقدس کن تا من در آن جا گیرم." این فی نفسه تأییدی بر آن حدیث قدسی است که فرمود، "لم یسعی ارضی و لا سمائی بل وسعی قلب عبدی المؤمن اللین الوداع." (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج 3، ص 25 / مضمون: زمین و آسمان گنجایش مرا نداشته ولی قلب مهربان و برخوردار از سکون بنده مؤمن من وسعت آن را یافت)

اصل لقای الهی در صورتی حاصل می شود که قلب از ظنونات نفس و هوی خلاصی یابد و به صفای کامل برسد. این معنی در فقراتی از کلمات مکنونه عربی تلویحاً ذکر شده است. نگاه کنید به فقره 36 و 63)

توجه الی الله

وقتی گفته می‌شود توجه، یعنی کلّ ذهن و قلب انسان متوجه حق باشد، متذکر باشد؛ در این صورت ارتباط حاصل می‌شود. این که حضرت بهاءالله تصریح دارند، "وَجَّهْ بوجهی و أعرض عن غیری" (کلمات مکنونه عربی، فقره 15) گویای آن است که برای توجه به محلّ تجلّی خداوند باید از غیر او روی برگرداند. این بدان معنی است که باید تجلّی خداوند را در همه جا مشاهده کرد حتی در نفوسی که به ظاهر مؤمن نیستند، ولی نشانی از خداوند در آنها توان یافت.

جمال قدم در معنای وجه می‌فرمایند، "مقصود از وجه در یک مقام ذاته تعالی و تقدّس بوده و در مقام دیگر ما یظهر من قلبه الأعلی و در مقام دیگر ما کان معروفاً بین العباد." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 18، ص 116)

در واقع معنای بلوغ توجه به حقّ است. جمال قدم در مناجاتی می‌فرمایند، "ای پروردگار ما به مثابه اطفالیم تربیت لازم داریم. از دریای کرمت مسئلت می‌نماییم که ما را به ایادی اراده‌ات تربیت نمایی و به مقام بلوغ که انقطاع از غیر و توجه به فناء باب تو است مزین و فائز فرمائی." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 27، ص 131)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "پرواز انسان این است که توجه به ملکوت ابهی داشته باشد." (خطابات مبارکه، ج 1، ص 230)

جمال قدم در معنای توجه می‌فرمایند، "آنچه لازماً عندالله مرضی و مرقاة عباد الی ملکوت السّداد و صعودهم الی جبروت عنایة مالک الایجاد آن بوده که در هیچ شأن از شئون، ظاهراً و باطناً، عباد مخلصین به خود ناظر نباشند. بلکه فی الحقیقه در جمیع مراتب خود را لاشئ محض و فنای صرف مشاهده نمایند تا جمیع نفوس به تربیت آن انفس مقدّسه از شمال هواهای نفسانیّه و مشتهیات عالم بشریّه به یمین تُقی و شطر ابهی توجه نمایند. اگر این نفوس که از ریح اصفی نوشیده‌اند و اولّ خلق لدی الحق مذکورند اقلّ عمّا یُحصی به خود ناظر باشند، البتّه از عنایات مکنونه الهیّه محروم مانند و از ثمرات لانهایه که در عوالم امریّه از برای ایشان مقدر شده ممنوع گردند. باید این نفوس به شأنی مابین ناس حرکت نمایند که احدی گمان حیوة در ایشان ننماید تا چه رسد به مقامات دیگر." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 27، ص 416)

دخول در ملکوت الله

حضرت مسیح در دعایی به ساحت الهی می‌فرمایند، "ملکوت تو بیاید و اراده تو چنان که در آسمان است در زمین نیز کرده شود." (انجیل متی، باب 6، آیه 10) این معنی در یکی از فقرات کلمات مکنونه فارسی نیز ذکر شده است، "اهل یقین را اخبار نماید که در فضای قدس، قُربِ رضوان، روضه جدیدی ظاهر گشته و جمیع اهل عالین و هیاکل خلد برین طائف حول آن گشته‌اند. پس جهدی نماید تا به این مقام در آید و حقائق اسرار عشق را از شقایقش جوید و جمیع حکمت‌های بالغه احدیه را از اثمار باقیه‌اش بیاید." (فقره 18)

اما، اسفا که در رسیدن به رضوان، که ابواب آن مفتوح شده و همه مأمور به دخول، عقبه‌هایی موجود که آدمی را، به علت احتجاب "به ظنون و اوهام"، از وصول به مقصود باز می‌دارد. جمال قدم این عقبات را تحت عناوینی چون، "عقبه سؤال ... عقبه حیرت ... عقبه اسماء" ذکر می‌فرمایند. (مجموعه الواح، ص 171) باید از این عقبات عبور کرد و موانع را پشت سر گذاشت تا مجال ورود به ملکوت را یافت. به بیان حق، منشأ این عقبات همانا اوهامی است که از قبل وجود داشته و مانع گشته است. در لوحی از قلم اعلی مذکور، "بعضی از اهل فرقان و بیان که در عقبه وقوف و یا عقبه ارتیاب و امثال آن توقّف نموده‌اند این نظر به توهمات است که از قبل مابین قوم بوده. بگو ای عباد امروز روزی است که باید خرق جمیع احجاب نمائید و جمیع اوهام را محو کنید و به کمال اقبال به افق جمال قلباً توجه نمائید ... و به امری جز بما ظهر من الظهور ناظر نباشید." (اقتدارات، ص 170)

در واقع در عبارتی کوتاه ورود به ملکوت بیان شده است: "در سبیل قدس چالاک شو و بر افلاک انس قدم گذار. قلب را به صیقل روح پاک کن و آهنگ ساحت لولاک نما." (کلمات مکنونه فارسی، شماره 8)

خدمت عالم انسانی

مقصود از خدمت به حق خدمت به خلق او است. زیرا خداوند عالم را برای هدفی آفریده و برای بندگانش مقاماتی را مقدر فرموده که مایل نیست کسی از آن محروم بماند. لذا احبای الهی را مأمور فرموده که آنها را به سوی مقصود هدایت نمایند و این هدایت کردن را برترین خدمت برشمرده است. در باب خدمت در مقاله "راز خدمت در امر حضرت احدیت" به تفصیل سخن گفته شده است. لزومی به تکرار نیست. به مقاله محققانه "حقیقت اعظم در باب خدمت" اثر جناب فریدالدین رادمهر نیز مراجعه نمایید.

خدمت والدین

موضوع خدمت به والدین و لزوم کسب رضایت آنها در الواح مبارکه مکرراً ذکر شده است. در این مقام فقط به دو مورد اشاره می‌شود. حضرت بهاء‌الله برای جناب بدیع مقام بسیار والایی قائلند که در لوح مبارک خطاب به جناب ابابدیع منعکس است، بقوله تعالی: "أَتَحْسِبُ أَنَّهُ مَاتَ لَا وَمُنَزَّلِ الْآيَاتِ بِهِ اهْتَزَّ رُوحَ الْحَيَّوَانِ فِي قَلْبِ الْإِمَّاكِنِ. أَنْ اعْرِفُوهُ يَا أَوْلَى الْأَبْصَارِ. إِنَّهُ لِبَا الْمَنْظَرِ الْأَعْلَى وَالرَّفِيقِ الْأَبْهَى. يَدْعُوا أَهْلَ الْإِنشَاءِ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْمُسْتَعَانَ. أَتَحْسِبُهُ كَأَحَدٍ مِنَ الْعِبَادِ لَا وَمَالِكِ الْإِيجَادِ بِهِ أَخَذَتِ الزَّلَازِلُ كُلَّ الْقِبَائِلِ وَاضْطَرَّتْ أَرْكَانَ الظُّلْمِ وَأَشْرَقَ وَجْهُ النَّصْرِ مِنْ أَفْقِ الْإِقْتِدَارِ. هَلْ يَصِلُ إِلَيْهِ الْأَسْمَاءُ لَا وَمَالِكِهَا قَدْ ارْتَقَى إِلَى مَقَامٍ انْقَطَعَتْ عَنْهُ الْأَذْكَارُ." (ثالثی درخشان، ص 413 / مضمون: آیا گمان می‌بری که مُرده است، خیر سوگند به نازل کننده آیات. به واسطه او روح حیات در قلب امکان در اهتزاز است. آن را بشناسید ای صاحبان چشم‌ها. او در منظر اعلی و رفیق ابهی است. اهل عالم را به سوی خداوند عزیز مستعان فرا می‌خواند. آیا گمان می‌بری که او مانند یکی از بندگان است. خیر سوگند به مالک عالم آفرینش. به واسطه او لرزه بر جمیع قبائل افتاد و ارکان ظلم مضطرب گشت و وجه نصرت و یاری از افق اقتدار درخشید. آیا اسماء به او واصل خواهند شد، خیر قسم به مالک اسما به مقامی ارتقاء یافت که اذکار هم به او نمی‌رسد.)

حال، با توجه به این مقام متعالی، جمال قدم در لوح مبارک خطاب به جناب ابابدیع تصریح دارند که، "لَوْ فَاتَ مِنْهُ فِي خِدْمَتِكَ شَيْءٌ فَاعْفُ عَنْهُ ثُمَّ ارْضَ كَذَلِكَ يَا مُرْكَ سُلْطَانِ الْأَمْرِ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَلَّامُ. إِنَّا كَتَبْنَا لِكُلِّ ابْنِ خِدْمَةِ أَبِيهِ. كَذَلِكَ قَدَّرْنَا الْأَمْرَ فِي الْكِتَابِ." (همان، ص 414 / مضمون: اگر در خدمت تو کوتاهی کرده او را بخش سپس راضی باش. اینچنین سلطان امر به تو امر می‌کند. اوست عزیز علام. ما واجب کردیم بر هر پسری خدمت پدرش را. اینچنین مقدر کردیم امر را در کتاب.)

در مقام دیگر حضرت بهاء‌الله در لوح اشرف به نکته ظریفی اشاره می‌فرمایند. می‌دانیم که جناب اشرف زنجانی در عنفوان جوانی به شهادت رسید. زمانی که در ادرنه بود، حضرت بهاء‌الله به خواهش قلبی مادرش که در زنجان بود، به او امر فرمودند به زنجان باز گردد چون مادرش دلتنگ او است. در لوح او می‌فرمایند، "إِنَّا أَرْجَعْنَاكَ إِلَى مَحَلِّكَ فَضْلاً عَلَى أُمَّكَ لِأَنَّا وَجَدْنَاها فِي حَزْنٍ عَظِيمٍ. إِنَّا وَصَّيْنَاكُمْ فِي الْكِتَابِ بِأَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدِينَ إِحْسَاناً كَذَلِكَ قَالَ الْحَقُّ وَقَضَى الْحُكْمَ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ حَكِيمٍ. وَلِذَا أَرْجَعْنَاكَ إِلَيْهَا وَاخْتَكَّ لِكَي تَقَرَّ عَيْنُهَا وَتَكُونَ مِنَ الشَّاكِرِينَ. قَلْ يَا قَوْمِ عَزَّرُوا آبَائَكُمْ وَوَقَرُّوهُمَا بِذَلِكَ يَنْزِلُ الْخَيْرُ عَلَيْكُمْ مِنْ سَحَابِ رَحْمَةِ رَبِّكُمْ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. إِنَّا لَمَّا أَطَّلَعْنَا بِحَزْنِهَا لِذَا أَمْرِنَاكَ بِالرَّجُوعِ رَحْمَةً مِنْ لَدُنَّا عَلَيْكَ وَعَلَيْهَا وَذَكَرَ لِلْآخِرِينَ. أَيَاكُمْ أَنْ تَرْتَكِبُوا مَا يَحْزِنُ بِهٖ آبَائُكُمْ وَأُمَّهَاتُكُمْ أَنْ

اسلكوا سبيلَ الحقِّ وَاِنَّهُ لَسَبِيلٌ مُسْتَقِيمٌ وَاِنْ يُخَيِّرْكُمْ اَحَدٌ فِى خِدْمَتِى وَ خِدْمَةِ اَبَائِكُمْ وَ اُمَّهَاتِكُمْ اَنْ اِخْتَارُوا خِدْمَتَهُمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا بِهَا اِلَى سَبِيلٍ. كَذَلِكَ نَصَحْنَاكَ وَ اَمْرُنَاكَ اَنْ اَعْمَلَ بِمَا اَمَرْتُ مِنْ لَدُن رَّبِّكَ الْعَزِيزِ الْجَمِيلِ." (مائدة آسمانی، ج 8، ص 185 / مضمون: ما برای ابراز فضل نسبت به مادرت او را به وطنت بازگردانیدم زیرا او را در حزن عظیم یافتیم. در کتاب [قرآن، سوره اسراء، آیه 23: اَلَّا تَعْبُدُوا اِلَّا اِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا] شما را وصیت کردیم که جز خدا را پرستش نکنید و به پدر و مادر نیکویی کنید. این کلام حق است و حکم از سوی او نازل شده است. پس تو را به سوی مادرت و خواهرت برگردانیدم که چشمشان روشن شود و شاکر گردند. بگو ای مردمان، پدر و مادرتان را عزیز بدارید و احترام کنید. به این واسطه بر شما از ابر رحمت پروردگار خیر نازل شود. ما وقتی به حزن او آگاه شدیم تو را به صرف رحمتی از سوی خود بر تو و او و تذکری برای دیگران، امر به رجوع نمودیم. مبدا کاری انجام دهید که سبب حزن پدران و مادران شما بشود. در سبیل حق رهرو شوید و آن همانا راه راست است و اگر کسی شما را اختیار داد که بین خدمت من و خدمت پدران و مادرانتان یکی را انتخاب کنید، خدمت آنها را اختیار کنید و از این طریق به سوی من راهی بیابید. اینچنین تو را اندرز دادیم و امر کردیم. بنا به آنچه که امر شدی عمل کن.)

اتفاق و اتحاد جمیع امم و ادیان

هدف از ظهورات الهیه حصول اتفاق و اتحاد بین اهل عالم بوده و هست و در آینده نیز چنین خواهد بود. اگر نفسی بتواند موجب رفع اختلاف و حصول وحدت شود، توان تقرب به خداوند را دارد. می دانیم که عالم انسانی بیمار است و تنها راه نجاتش اتحاد است و این نص صریح جمال ابری است: "فَانظُرُوا الْعَالَمَ كَهَيْكَلِ اِنْسَانٍ اَعْرَضَتْهُ الْاَمْرَاضُ وَ بُرُئُهُ مَنْوُطٌ بِالْاِتِّحَادِ مَنْ فِىهِ اَنْ اجْتَمَعُوا عَلٰى مَا شَرَعْنَا لَكُمْ وَ لَا تَتَّبِعُوا سَبْلَ الْمُخْتَلَفِينَ." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 112-113 / مضمون: دنیا را مانند هیكل انسان بنگرید که امراض آن را در بر گرفته و شفای آن منوط به اتحاد اهل عالم است. اجتماع کنید بر آنچه که برای شما تشریح کردیم و از راه و روش کسانی که دارای اختلاف هستند پیروی نکنید.)

از آنجا که بسیاری از نفوسی که نه درد می دانند و درمان می شناسند، مردمان را از راه راست دور کرده و با ایجاد اختلاف بر آنها حکومت می کنند، اهل بهاء باید در این سبیل قدم بردارند و در وهله اولی نگذارند بین خود آنها اختلافی وجود داشته باشد و سپس به ایجاد اتحاد بین امم قیام کنند. در لوحی حضرت عبداله‌بهاء با لحنی اندوهناک به مخاطب می فرمایند:

" امر الهی چون محفوظ و مصون ماند کل محفوظ و سالم خواهیم ماند. والا جمیع بی سر و سامان و گرفتار گمراهی در دشت و بیابان خواهیم شد. پناهی نخواهد ماند و ملجئی به دست نخواهد آمد. این عقول و افکار تصوّرات سطحیّه است؛ عمق ندارد. قدری ملاحظه کن بین درست می گویم یا خیر. پس من و تو و کلّ الیوم به اموری تشبّث نمائیم که سبب محافظه امرالله گردد، نه اموری که سبب فرح و مسرّت اعدای جمال مبارک شود، بلکه علّت استهزاء من علیّ الأرض شود که حضرات می خواستند که اختلاف را از بین ملل ارض بردارند، حال محض فکری واهی در میان خودشان چنین اختلافات افتاده که هر یک طنبوری می زند و زمزمه های سریّی جای خود باشد." (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 17، ص 207)

ملاحظه فرمایید که چقدر اختلاف نزد جمال قدم مذموم بوده که امرالله را کنار می گذارند که اتّحاد از بین نرود. حضرت عبدالبهاء به نقل قول از جمال مبارک پرداخته می فرمایند، "مقصد اصلی و مراد صمیمی جمال مبارک، روحی و ذاتی و کینونتی لعنبتہ الطّاهرة فدا، از این عهد و میثاق الهی، که در هیچ عهد و عصری نظیر نداشته، این بود که اختلاف در امر مبارک حاصل نشود بلکه کلّ در ظلّ کلمه توحید متحد شده ریشه اختلاف امم را قطع نمایند. چنانچه به کرات به سمع خویش یا بالواسطه مسموع کل افتاده که می فرمودند که اگر من بدانم امرالله سبب اختلاف می گردد از امرالله می گذرم." (همان، ص 208)

حال، اگر کسی بتواند در رفع اختلافات بکوشد و در سبیل اتّحاد اهل بهاء و اهل عالم قدم بردارد، البته مقرب درگاه الهی گردد و مقبول خداوند واقع شود. چه که حضرت اعلی می فرمایند، "خداوند هیچ چیز را در هیچ ظهوری مثل اختلاف نمی فرموده و کل را بر اتّحاد و احتباب امر فرموده" (پنج شأن، بخش "الأقرب الأقرّب")

مهربانی به جمیع انسان

محبت عالم انسانی و مخلوقات حضرت سبحانی یکی از اصول امر مبارک است. تنها با گذشتن از نفس خویشتن و توانایی عشق ورزیدن به جمیع بنی نوع بشر و نگرستن به آنها به عنوان بنایی که خداوند ساخته سبب می شود به جمیع آنها محبت داشته باشیم. حضرت عبدالبهاء روز اول ژوئیه 1912 خطاب به احبّای امریکا فرمودند:

"ناس باید چنان مجذوب شما شوند که فریاد بر آورند، "چه مسرّتی در میان شما وجود دارد!" و در سیمای شما انوار ملکوت مشاهده کنند؛ بعد در کمال حیرت به شما توجه کنند و نزد شما آیند و از علّت

مسرت شما استفسار کنند. شما نه تنها با کلام بلکه باید با اعمال و رفتار منویات خود را انتقال دهید. کلمات باید با اعمال توأم باشد. شما باید دوستان خود را بیشتر از خود دوست بدارید؛ و مشتاق ایثار باشید. امر حضرت بهاءالله هنوز در این مملکت ظاهر نشده است. مایلیم مهیا باشید که همه چیز را فدای یکدیگر کنید، حتی خود زندگی را؛ آن وقت خواهید دانست که امر حضرت بهاءالله تأسیس شده است. دعا می‌کنم که سبب طلوع انوار الهی شوید. همه به شما اشاره کنند و سؤال کنند، "چرا این نفوس مسرورند؟" میل دارم در گرین ایگر شما مسرور باشید، بخندید، تبسم کنید و شادمان باشید تا سایرین را هم شادمان کنید. برای شما دعا می‌کنم." (ترجمه / The Promulgation of Universal Peace، ص 217)

در جمیع نفوس آیتی از آیات حق موجود است. باید به آن ناظر باشیم و به آن عشق بورزیم. چه بسا از اوقات که به مهربانی و محبتی آن خوی رحمانی مکنون در انسانی را به ظهور رسانیم و چه بسیار که با کلامی محبت‌آمیز فردی را به سوی خداوند مجذوب سازیم. حضرت عبدالبهاء سیمای پدرشان را در کلیه نفوس مشاهده می‌کردند.

خانم مری هنفورد فورد نوشته است: کسی از حضرت عبدالبهاء پرسید، "چرا تمامی مهمانانی که به حضور شما می‌آیند با سیمایی تابان و وجهی درخشان و شادمان از حضور شما خارج می‌شوند؟"

با لبخندی زیبا فرمودند، "نمی‌توان بیان کرد، اما در سیمای کلیه کسانی که نگاه می‌کنم، فقط وجه منیر پدرم را مشاهده می‌کنم." (ترجمه از صفحه 6 کتاب Oriental Rose اثر خانم مری هنفورد فورد)

در واقع باید در جمیع نفوس مسرت روحانی ایجاد کرد. این مسرت منوط به ثروت و استغنای ظاهری نیست. بلکه به ژرفنای دل و جان مربوط است. خاطره‌ای از حضرت عبدالبهاء نقل کنیم که مثل اعلائی زندگی ما بوده و هستند و خواهند بود. یکی از زائران نوشته است:

دو ساعت به بر آمدن آفتاب مانده بود که یکی از دو تن از بهائینی که شب را در بیت گذرانده بودند، مرا بیدار کرد. حضرت عبدالبهاء برخاسته بودند؛ سماور می‌جوشید و چای برای بهره بردن ما آماده بود. تشنه "چای روحانی" بودم که مرا بیدار ساخت و شتابان جامه به بر کرده در میان تاریکی بامدادی به بیت دیگر رهسپار شدم. در اطاق مبارک را گشودم و سرزده وارد شدم. حضرت عبدالبهاء در جای همیشگی خود روی نیمکتی در گوشه اطاق کنار پنجره نشسته بودند. شمع تنها روی میز روبرو که پوشیده از کتاب بود روشنی می‌بخشید. سکوت و آرامشی برقرار بود و نور ملایم بر اسرارآمیزی اطاق و سحرآمیزی آن لحظات می‌افزود.

دیدگان حضرت عبدالبهاء بسته و محاسن مبارک نورانی بود؛ آرامش ژرفنای وجودشان بر سیمای ایشان پرتو افکنده، مولوی سفید مبارک که هیچ لگه‌ای بر آن دیده نمی‌شد بر رأس حضرتشان قرار گرفته و شعرات مبارک نقره‌گون ایشان، موقعی که نیک نگریستم، دیدم که به نحوی بس زیبا بر شانه‌های پهن آن حضرت موج بود.

از میان آن سکوت و آرامش وصف ناکردنی صدای محبوب قلوب شنیده شد که فرمودند:

"مسرت طعام ربّانی روح انسانی و شهد بهشتی ارواح بشری است که موهبت فناپذیری و مرحمت بصیرت روحانی به انسان می‌بخشد. سرور ستاره صبح است که گمراهان را به ملجأ و ملاذ جاودانی مبارکی رساند. سرور و حبور رود زلالی است که از کوهستان آسمانی به بهشت افکار و اذهان روان است و سبب شود در ساحلش نوایای عالیّه باقیّه عالم انسانی به حیز عمل در آید. مسرت، ملائکه حیّ قدیر است که نوع بشر را الهام می‌بخشد که معجزه ایثار را تحقق بخشد و نوع دوستی عاری از هر تعصّبی را جامه واقعیت درپوشد. مسرت عندلیبی مترنّم به نغمه زیبایی است که دنیای تیره و تار حزن و اندوه را به عالم درخشان مسرت اخروی ربّانی تبدیل نماید. مسرت بحر مواجی است که سبّاح در اعماق آن دُراری تسلیم و رضا و مرجان‌های وارستگی و انقطاع را یابد. مسرت سرای بهشتی است که در آن سوسن حسن نیت و گل‌های عفو و بخشش می‌روید. مسرت آسمانی سبحانی است که وسعت آبی آن مزین به سیّارات درخشان رضایت و ستارگان نورانی قناعت است. مسرت تاج متلاًّ و درخشان عالم انسانی است که گوهرهای شاهوارش تعالیم انبیای گذشته و اصول امر مبارک حضرت بهاءالله است. مسرت انسان منوط به امور ظاهره از قبیل ثروت و تجلّلات و البسه فاخر نیست. بلکه مشروط به احساسات قلبی و توجّهات ذهنی است." (ترجمه - از خاطرات یکی از زائرین مندرج در نجم باختر، سال 13، شماره 6، اول سپتامبر 1922، ص 152)

تحرّی حقیقت

تردیدی نیست که حقیقت یکی است و تعدّد نمی‌پذیرد و اگر جمیع به جستجوی آن پردازیم که به آن واصل شویم، در جهت حصول وحدت قدم برداشته‌ایم. (خطابات مبارکه، ج 2، ص 247)

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "باید انسان طالب حقیقت باشد. آن حقیقت را در هر ذات مقدّسی یابد و اله و حیران گردد و منجذب فیض یزدان شود. مانند پروانه عاشق نور باشد در هر زجاجی برافروزد و به مثابه بلبل مفتون گل باشد در هر گلشنی بروید." (مفاوضات، ص 60)

اما، برای تحرّی حقیقت ابتدا باید انصاف داشت و به قوّه انصاف تحرّی حقیقت نمود. زیرا، "أنت توفّقُ بذلك أن تُشاهدَ الأشياءَ بعینک لا بعین العباد و تعرفها بمعرفتک لا بمعرفة احدٍ فی البلاد." (کلمات مکنونه عربی، فقره 2) حضرت عبدالبهاء نیز تأکید دارند، "نفوسی که منصفند فخص می کنند، تحقیق و تدقیق می کنند. همان فخص و تدقیق سبب هدایت آنها می شود." (خطابات مصر، ص 189) در اینجا به حبل مثال متوسّل می شوند که اگر کسی گوید در فلان باغ درختان دارای برگ های زرد و شاخه های شکسته هستند، نتوان این قول را باور کرد مگر آن که دست به تحقیق بزنیم. وقتی تحقیق کردیم و باغ را با درختان سرسبز و با طراوت مشاهده کردیم، ممنون می شویم که بدگویی آن شخص سبب شد به این باغ زیبا راه یابم و این سبب هدایت من شد.

اما شرایط تحرّی حقیقت بسیار است که حضرت بهاء الله در کتاب ایقان تحت عنوان "شرایط شخص مجاهد" بیان فرموده اند و نتیجه آن را چنین توضیح می دهند که همان قرینت الهی است:

"چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حبّ در قلب روشن شد، و نسیم محبتّ از شطر احدیّه وزید ظلمت ضلالت شکّ و ریب زائل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید. در آن حین بشیر معنوی به بشارت روحانی از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را به صور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و تأییدات روح القدس صمدانی حیات تازه جدید مبذول دارد به قسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه می بیند." (ایقان، ص 151)

جمال قدم سوگند یاد می کنند که، "قسم به خدا که اگر سالک سبیل هدی و طالب معارج تُقی به این مقام بلند اعلی واصل گردد رائحه حق را از فرسنگ های بعیده استنشاق نماید و صبح نورانی هدایت را از مشرق کلّ شیء ادراک کند و هر ذره و هر شیء او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید و چنان ممیز شود که حق را از باطل چون شمس از ظلّ فرق گذارد." (همان، ص 152)

اما در وصف شرایط شخص مجاهد کلام حق بسیار گویا و زیبا و دلربا است. جمال قدم در ایقان شریف این شرایط را تقریباً فهرست وار بیان می کنند:

***شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محلّ ظهور و بروز تجلّی اسرار غیبی الهی است از جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبتّ محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل، یعنی از جمیع نقوش شبحیه و صور

ظَلِيهٔ مقدّس گرداند به قسمی که آثار حُبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حُبّ او را به جهتی بی دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید. چنانچه الیوم اکثری باین دو وجه از وجههٔ باقی و حضرت معانی بازمانده‌اند و بی‌شبان در صحراهای ضلالت و نسیان می‌چرند و باید در کلّ حین توکل به حقّ نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بگسلد و به ربّ الأرباب در بندد و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و به صبر و اصطبار دل بندد و صمت را شعار خود نماید و از تکلم بی‌فائده احتراز کند چه، زبان ناری است افسرده و کثرت بیان سمّی است هلاک کننده نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افئده را بگدازد اثر آن نار بساعتی فانی شود و اثر این نار به قرنی باقی ماند.

و غیبت را ضلالت شمرد و به آن عرصه هرگز قدم نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند. به قلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ. مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزّت از متمسکین و متکبرین را نعمت شمرد در استحار به اذکار مشغول شود و به تمام همت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد غفلت را به نار حُبّ و ذکر بسوزاند و از ما سوی الله چون برق در گذرد و بر بی‌نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد به انسان و اهل بیان و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت خلق از حقّ احتراز نجوید و آنچه برای خود نمی‌پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند و از خاطئان در کمال استیلا در گذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قلم عفو در کشد و به حقارت ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهول است ای بسا عاصی که در حین موت به جوهر ایمان موقّق شود و نمر بقا چشد و به ملأ اعلیٰ شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و به اسفل درکات نیران مقرر یابد. باری مقصود از جمیع این بیانات متقنه و اشارات محکمه آن است که سالک و طالب باید جز خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد. (ایقان، طبع مصر، ص 148-151)

تحصیل علوم و فضائل

کسب علوم در امر مبارک از اوجب واجبات است. حضرت عبدالبهاء یکی از شرایط ولی امرالله را برخورداری از "علم و فضل و کمال" ذکر کرده‌اند: "شخص معین باید مظهر تقدیس و تنزیه و تقوای الهی و علم و فضل و کمال باشد." (ایام تسعه، ص 468) این نظر به اهمیت این موضوع است که محلّ تأکید قرار گرفته است. در طراز ششم از لوح طرازات از قلم اعلیٰ نازل، "دانایی از نعمت‌های بزرگ الهی است. تحصیل آن بر کلّ لازم." (نبذة من تعالیم، ص 72) در تجلّی سوم از لوح تجلیات مصرّح است که، "علم به منزلهٔ جناح است از برای وجود و مرقات است از برای صعود. تحصیلش بر کلّ لازم.

ولکن علمی که اهل ارض از آن منتفع شوند نه علمی که به حرف ابتدا شود و به حرف منتهی گردد. صاحبان علوم و صنایع را حقّ عظیم است بر اهل عالم. یشهد بذلک امّ البیان فی المآب. نعیماً للسامعین. فی الحقیقه کنز حقیقی از برای انسان علم اوست و اوست علت عزّت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت و انبساط. کذلک نطق لسان العظمة فی هذا السّجن العظیم." (مجموعه اشراقات، ص 203)

فضائل به کلّیه کمالات انسانی گفته می‌شود که باید با اتّصاف به آنها به ملکوت الهی تقرّب جست. جمال قدم تصریح فرموده‌اند، "به صفاتم متّصف شوید تا قابل ورود در ملکوت عزّم گردید و در جبروت قدسم در آئید." (مجموعه الواح، ص 323) در آثار مبارکه فضائل و کمالات به طور مترادف ذکر شده است. مثلاً در مفاوضات (ص 189) چنین مذکور، "هیأت اجتماعیه باید شب و روز بکوشد و منتهای همّت را بگارد که نفوس تربیت شوند و روز به روز ترقّی کنند و در علوم و معارف توسّع یابند و کسب فضائل نمایند و تحصیل آداب کنند و از درندگی اجتناب نمایند تا جرم واقع نشود... خلاصه در جمیع مراتب کمالات ترقّی حاصل گردد."

در کلام دیگر می‌فرمایند، "حیات انسان خیلی عزیز است. انسان باید این حیات عزیز را در امری عظیم صرف نماید. اشتغال به صناعت و تجارت و امثال اینها لازم و نیکوست. لکن انسان نباید قناعت به این شئون نماید. باید اوقات را صرف اموری نمود که نتایج باقیه بخشد و سبب انتشار فضائل و کمالات انسانیّه گردد نه آن که حصر در امور جسمانیّه و شئون فانیه شود. ساکت نباشید، افسرده نشینید، صامت نگردید، پزمرده نشوید. باید جان باشید، روح داشته باشید." (بدایع الآثار، ج 2، ص 285)

این کمالات انسانی در اثر تمسک به احکام الهی حاصل شود. در کلام مبارک حضرت بهاءالله به این موضوع تصریح شده است: "این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده... بلکه لأجل ظهورات کالیّه در انفس انسانیّه و ارتقاء ارواحهم الی المقامات الباقیّه و ما یصدّقُهُ عقولُهُم ظاهر و مُشرق شده تا آن که کلّ فوق مُلک و ملکوت مثنی نمایند." (اقتدارات، ص 167)

خدمتِ صلح عمومی

یکی از اهداف مهمّ امر مبارک تأسیس صلح عمومی است. جمال ابهی کسی را که در این عرصه قدم گذارد و فعالیتی بکند، بسیار مورد ستایش قرار داده‌اند. قدم اول در زائل کردن آتش کینه و دشمنی در دلهای مردمان است که هر فردی قادر است در این زمینه قدم بردارد. حتّی به ابن ذئب توصیه می‌فرمایند در این زمینه قدمی بردارد. در لوح مبارک چنین مذکور، "در آن ارض علمای اعلام بسیارند... با ایشان مشورت نمائید و آنچه از قلم اعلی جاری شده بنمائید. شاید بر اصلاح عالم و تهذیب نفوس

امم مؤید شوند و ضعیفه و بغضای مکنونه مخزونه در افنده را به کوثر نصائح الهی ساکن نمایند." (لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص 44)

جمال قدم در تشویق سلاطین به اقدام در این امر مهم در همان لوح به بیان طرح هیکل اطهر برای حصول صلح می‌پردازند، "باید مجلس بزرگی ترتیب دهند و حضرات ملوک و یا وزرا در آن مجلس حاضر شوند و حکم اتحاد و اتفاق را جاری فرمایند... اگر به این خیر اعظم فائز شوند اهل مملکت کلّ به راحت و مسرتّ به امور خود مشغول گردند و نوحه و ندبه اکثری از عباد ساکن شود... احسن و اولی آن که در آن مجلس خود سلاطین عظام حاضر شوند و حکم فرمایند. و هر یک از سلاطین که بر این امر و اجرای آن قیام فرماید او سید سلاطین است عندالله. طوبی له و نعیماً له." (ص 24)

بنابراین، از افراد عادی که می‌توانند در رفع کینه و دشمنی اقدام کنند تا سلاطین که در مجلس صلح حضور یابند، جمیع نفوس مأمور به اقدام جهت حصول صلح و آرامش در عالم هستند و این سبب تقربّ الی الله خواهد بود.

حصول قابلیت و استعداد

در این مقام به نقل خطابه مبارک حضرت عبدالبهاء مبادرت می‌شود که توجه به آن آدمی را از هر کلام دیگری در این زمینه مستغنی می‌سازد:

"ملاحظه کنید که آفتاب بر جمیع کائنات می‌تابد لکن در صفحه پاک و مقدّس به تمام قوت است انوار شمس ساطع است اما سنگ سیاه بهره و نصیبی ندارد و خاک شوره زار از اشراق آن پرتوی نگیرد و درخت خشک از حرارت آن پرورش نیابد و چشم کور مشاهده انوار نکند. بلکه نفوسی که چشم پاک دارند مشاهده آفتاب کنند و درختانی که سبزند از فیض او بهره گیرند. پس انسان باید استعداد حاصل کند و قابلیت پیدا نماید تا انسان استعداد و قابلیت نداشته باشد فیوضات الهیه در او ظهور و بروزی ندارد ابر رحمت پروردگار اگر هزار سال بر شوره زار ببارد گل و ریاحین نروید. پس مزرعه قلب را باید طیب و طاهر کنیم تا باران رحمت پروردگار بر او ببارد و گلها و ریاحین از او بروید و چشم بینا پیدا کنیم تا انوار آفتاب مشاهده گردد و مشامها پاک کنیم تا رائحه گلستان استشمام شود و گوش را مستعد کنیم تا ندای ملکوت الله استماع گردد. اما گوش که کراست هر آهنگی که از ملاً اعلی آید نشنود و نداء ملکوت الله بسمع نرسد مشام که مزکوم است رائحه معطره استشمام نکند. پس باید قابلیت و استعداد پیدا کرد تا قابلیت و استعداد حاصل نشود فیوضات الهیه تأثیر نکند." (خطابات مبارکه، ج 2، ص 94)

بعد به ذکر مثالی از بیانات حضرت مسیح می‌پردازند که بسیار گویا و ساده است: "حضرت مسیح در انجیل می‌فرماید که این بیاناتی که من می‌کنم نظیر تخمی است که دهقان می‌افشاند و آن دانه‌ها بعضی بر سنگ افتد و بعضی در خاک شوره افتد و بعضی در میان علف‌ها افتد و بعضی در ارض طیبه مبارک افتد. آن تخمی که در شوره‌زار افتد فاسد گردد و به هیچ وجه انبات نشود آن تخمی که بر سنگ افتد اندکی انبات شود و لکن چون ریشه ندارد می‌خشکد و آن دانه که در میان علف‌ها افتد خفه گردد و انبات نشود اما آن دانه که در زمین پاک افتد انبات شود و سبز گردد و خوشه شود و خرمن تشکیل گردد. و همین طور بیاناتی که من می‌کنم به بعضی قلوب ابداً تأثیر نمی‌کند به بعضی اندکی تأثیر می‌کند بعد فراموش می‌شود و بعضی چون اوهام زیاد دارند این نصایح و وصایای من در آن غرق می‌شود. و اما نفوس مبارک که وقتی که وصیت و نصایح من می‌شنوند در قلوبشان آن تخم پاک نابت می‌گردد و سبز و خرم می‌شود روز بروز ترقیات ما لانهایه می‌نماید و چون ستاره‌ها از افق هدایت می‌درخشند." (خطابات مبارک، ج 2، ص 95)

تنزیه و تقدیس

در آثار مبارک که "تنزیه و تقدیس از اعظم خصائص اهل بهاء" شمرده شده است. (پیام آسمانی، ج 1، ص 33) و راه رسیدن به آن رهایی روح و دل از آلودگی آب و گل است. در کلام حضرت عبداله‌بهاء زیارت می‌کنیم:

"هو الاهی ای بنده درگاه، ای خوشا ساعتی که روح و دل از آلودگی آب و گل نجات یافته متوجه جهان غیب گردد و از ملکوت تقدیس چنان جلوه تنزیه مشاهده نماید که حیران مشاهده شئون رحمانی شود. و البهاء علی اهل البهَاء. ع" (آهنگ بدیع، سال هفتم، شماره سوم، ص 19)

تنزیه و تقدیس شمول کلی دارد، یعنی از آلودگی‌های ظاهری گرفته تا طهارت قلب را در بر می‌گیرد و شاید به همین علت است که حضرت بهاء‌الله مقصود از ظهور حضرات مظاهر ظهور را حصول این مقصود توسط بندگان ذکر فرموده‌اند. در لوح مبارک خطاب به نصیر می‌فرمایند، "انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده‌اند و مقصود آن که عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند." (مجموعه الواح، ص 164)

در واقع تنزیه و تقدیس به منزله چشم پوشیدن از این عالم و ورود به ملکوت است. این نه به معنای تارک دنیا شدن و اختیار زاویه عزلت است. بلکه عدم تعلق است. روی این اصل حضرت عبداله‌بهاء در جواب کسی که سؤال کرده بود آیا هر قدر از شئون جسمانی کاسته شود بر حال روحانی

می‌افزاید، فرمودند: "انقطاع به عدم اسباب نیست، بلکه به عدم تعلق قلب است. ما در طهران شب دارای هر چیز بودیم، فردا صبح جمیع را غارت کردند. به درجه‌ای که قوت لایموت نداشتیم. من گرسنه بودم؛ نان نداشتیم. والده قدری آرد در دست من می‌ریخت به جای نان می‌خوردم. با وجود این مسرور بودیم." (بدایع الآثار، ج 2، ص 187)

بر این مبنا است که جمال قدم لزوم چشم‌پوشی از این عالم را مطرح کرده خطاب به بانویی می‌فرماید:

"الأقدس الأبهی ای کنیز حق از عالم صعود نما و به عالم تقدیس و تنزیه ربّانی وارد شو تا دنیا و ما فیها را مثل کف تراب مشاهده نمایی. هر نفسی به این مقام فائز شد، از غیر دوست آزاد گشت و به پره‌های اطلاق و انقطاع در هوای حبّ محبوب آفاق سائر شد. از دنیا و عسرت آن محزون مباش. چه که فانی بوده و هست. به جمال باقی و ما قَدَّرَ فی الملکوت ناظر شو. إِنَّهُ هُوَ الْعَلِیمُ الْخَبِیرُ. (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 35، ص 25)

البته باید احبّای الهی را به لزوم تقدیس و تنزیه متذکّر داشت و به اتّصاف به آن تشویق نمود. در کلام حضرت عبدالبهاء خطاب به یکی از احبّای تبریز چنین آمده است: "البته آن جناب باید احبّای الهی را دائماً به اذکار تقدیس و تنزیه متذکّر دارید که هر یک در هر دیاری هستند به انوار تنزیه و تقوی در بین ملاً امم مُشرق و روشن باشند؛ آیة کلمات معنویّه کردند و هیکل پاکی و تنزیه و تقدیس بین ملاً عالم شوند." (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج 3، ص 199)

گذشتن از تعلّقات

شاید بتوان گفت که این مورد در جمیع موارد فوق به نحوی وجود دارد. اما به طور اخصّ محلّ تأکید قرار گرفته است. حضرت بهاءالله خطاب به ملک پاریس می‌فرماید که باید دست از سلطنت بشوید تا به تقرّب الی‌الله فائز شود. جالب است که از او می‌پرسند، "هل تفرحُ بما عندک مِنَ الزّخارف بعد از تعلّم أنّها ستفنی أو تُسرُّ بما تحکم علی شبرٍ مِنَ الأرض بعد از کلّها لم تکن عند أهل البهّاء إلا کسواد عین ثمّلة مّیتة. دعها لأهلها ثمّ أقبل إلى مقصود العالمین. این اهل الغرور و قصورهم. انظر فی قبورهم لتعتبر بما جعلناها عبرةً للنّاظرین." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 115 / مضمون: آیا از آنچه از مال دنیا که داری خوشحالی در حالی که می‌دانی به زودی فانی خواهد شد یا از حکومت بر یک وجب زمین مسروری در حالی که نزد اهل بهاء به اندازه سیاهی چشم مورچه‌ی مرده‌ای ارزش ندارد. رها کن آنها را برای اهل آن و به مقصود اهل عالم اقبال نما. کجایند اهل غرور و قصرهایشان. بنگر در قبور آنها تا از آنچه که برای عبرت ناظران قرار داده‌ایم درس بگیری.)

سپس می‌فرمایند اگر نفعات وحی او را در بر گیرد هرآینه از سلطنت فرار خواهی کرد و به ملکوت روی خواهی آورد و آنچه را که داری انفاق می‌کنی تا به تقرب به منظر کریم، یعنی محل استقرار مظهر ظهور الهی، نائل گردی. (همان)

عجیب است که مشابه این بیان خطاب به عالی پاشا عزّ نزل یافته است: "ای کاش در کلّ حین ضرّ عالمین در سبیل الهی و محبت رحمانی بر این فانی بجز معانی وارد می‌شد. از او صبر و حلم می‌طلبیم. چه که ضعیفید، نمی‌دانید. چه، اگر ملتفت می‌شدی و به نفعه‌ای از نفعات متضوعه از شطر قدّم فائز می‌گشتی، جمیع آنچه در دست داری و به آن مسروری می‌گذاشتی و در یکی از غرّف مخروبه این سجن اعظم ساکن می‌شدی. از خدا بخواه به حدّ بلوغ برسی تا به حُسن و قُبْح اعمال و افعال ملتفت شوی." (همان، ص 7-246)

لذا انقطاع و دل‌نستن به دنیا و آنچه در آن است سبب عطف توجه تامّ به ساحت یزدان و تلاش برای کسب رضای الهی و تقرب به او خواهد شد.

کلام آخر

موارد فوق تماماً گویای آن است که خداوند مایل است جمیع بندگان به او تقرب جویند و رضای او را حاصل کنند. بدین علت راه‌های گوناگون برای حصول مقصود تعیین فرموده و در آثار طلعات مقدسه تصریح کرده است.

در این مقام، به نقل عین بیان حضرت عبدالبهاء در توضیح قرینت الهیه مبادرت می‌شود که فی نفسه گویا است که چگونه می‌توان به آن رسید و مقبول درگاه الهی واقع شد:

"قرینت الهیه مشروط به محبت‌الله است قرینت الهیه مشروط به حصول معرفت‌الله است به انقطاع از ماسوی‌الله است قرینت الهیه به جانفشانی است قرینت الهیه به فدای نفس و جان و مال به جمیع شئون است قرینت الهیه به تعمید روح و نار و ماء است... قرینت الهیه به توجه الی‌الله است قرینت الهیه به دخول در ملکوت‌الله است قرینت الهیه به خدمت عالم انسانی است قرینت الهیه به محبت بشر است قرینت الهیه به اتفاق و اتحاد جمیع امم و ادیان است قرینت الهیه به مهربانی به جمیع انسان است قرینت الهیه به تحرّی حقیقت است قرینت الهیه به تحصیل علوم و فضائل است قرینت الهیه به خدمت صلح عمومی است قرینت الهیه به تنزیه و تقدیس است قرینت الهیه به انفاق جان و مال و عزّت و منصب است." (خطابات مبارکه، ج 2، ص 91-96)